

باسمه تعالی

# درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

## اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

### بسم الله الرحمن الرحيم

## الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

### ❖ خلاصه ی جلسات قبل

ما در فصل پنجم از بحث اصالت وجود، می خواستیم به دیدگاه های دیگر پردازیم، و عرض کردیم علامه طباطبایی در کتاب نهیة بعد از اینکه استدلال بر اصالت وجود آوردند، ایراد های سه گانه را مطرح کرده و پاسخ دادند، و پس از آن دو دیدگاه را نقل کردند یکی از اشراقیون و یکی از ملاجلال دوانی، و ما هم چون می خواستیم طبق کتاب مباحث خود را طرح کنیم، عمده مباحث ایشان را بحث کردیم لکن این بحث ماند - زیرا ما قبل از این بحث به فروعات پرداختیم - ما این دو دیدگاه را در فصل پنجم مباحث خود سامان دادیم به اسم دیدگاه ها و نظریه های دیگر در بحث اصالت وجود.

دیدگاه اول، نظر اشراقیون بود. علامه بیانی را در کتاب آوردند و ما برای اینکه این بیان را توضیح بدهیم، تلاش کردیم نشان بدهیم که شیخ اشراق چگونه سخن می گوید، عرض کردیم اساساً ایشان ماهیت را در خارج اصیل می داند، و وجود را امر اعتباری ذهنی می داند و طبیعتاً ماهیت هم به حسب ذات خود در خارج نیست و موجود نیست، آنی که ایشان به عنوان امر اصیل مطرح می کند و آنی را که می گوید در خارج موجود است، آن ماهیت خارجی ی عینی است، نه ماهیت من حیث هی هی؛

ایشان آن ماهیت عینی و خارجی - را که از آن به عنوان هویت یاد می کند - را می گوید مجعول حق است؛

ما داشتیم توضیح می دادیم که این بیان دقیقاً یعنی چه، ایشان وقتی می خواست بگوید اصالت با ماهیت است، [بیان کرد] عینیت در خارج و هر آنچه در خارج است را ماهیت پر کرده است، به نحوی که در جلسه ی قبل توضیح دادیم بیان کردند، ولو ایشان بحث جعل جاعل را پیش آوردند - که بعداً بیشتر توضیح می دهم - که آن هویت به جعل جاعل محقق می شود، ولی عجالتاً حکم عینیت را الآن این ماهیت خارجی پیدا کرده است، حکم اصالت را این ماهیت خارجی پیدا کرده است، و این ماهیت خارجی، این حکم به حسب خود دارد، ولو اینکه بالجاعل این حکم را دارد - یعنی در این حکم نیازمند حیثیت تعلیلیه است - ولی این حکم را خودش دارد، این بیانی بود که ایشان فرمودند.

ما حاصل این بحث را اگر بخواهیم سامان بدهیم این می شود که **ماهیت من حیث هی هی از آن اصالت بر نمی آید، بلکه اصالت از ماهیت عینی، موجوده و خارجی، بر می آید**، یعنی آن موقعی که مبرر انتساب وجود به او داریم، آن ماهیت اصیل است. مبرر انتساب به وجود را هم توضیح دادیم یعنی ولو اینکه انتساب ذهنی است - به تعبیر ایشان - آن موقعی که واقعاً موجود است، و موجود است یعنی آنی که در خارج هست مبرر و مصححی دارد که بگوییم موجود هست، ولو اینکه موجودیت را در ذهن در نظر می گیرد و انتساب را ذهنی می گیرد، و از سنخ اضافه حساب می کند.

پس این موجودیت حکمی است از ناحیه ی ذهن و الا موجودیت در خارج نداریم، به هر ترتیب ایشان همین را مبرر می گیرند، ولو اینکه بگویید باید خصوصیتی در او (در خارج) باشد و باید آنجا خبری باشد تا بیاید در ذهن، حالا اینها خلل هایی است که در کار ایشان هست ولی بالاخره ایشان این حرف را دارد.

**پس ماهیت فی حد ذاته، اصیل نیست، موقعی اصیل و محقق و عینی می شود که موجودیت برای او بیاید، این اصل حرف ایشان است، ولو اینکه بحث را برده است سر جعل جاعل.**

این بیان جناب شیخ اشراق بود که گفته شد و متن علامه را هم خواندیم و گفتیم که یکی دو جا باید یک مقدار قلم را تغییر داد تا درست در بیاید، **زیرا ایشان ادبیات انتزاعی ندارند.**

بعد عرض کردیم تنها کسی که اگر بخواهد ادبیات انتزاع را به کار برد و اصالت ماهیتی باشد و شما بتوانید این بحث را در مورد وی داشته باشید، سید سند است و سید سند هم که عنوان اشراقیون برای او نمی آید - در عین اینکه به نظر من سید سند بهتر توانسته است اصالت ماهیت را تحلیل کند تا شیخ اشراق، و قلم ایشان و تحلیل ایشان غنی تر است، تبیین های ایشان واقعی تر است - البته اگر بتوانیم ایشان را اشراقی بگیریم - که عملاً هم می توانیم این کار را بکنیم - لازم نیست متن علامه را دست بزیم، ولی علی القاعده اینجوری نیست، و واضح است که با اشراقیون ایشان به چه کسی اشاره دارد، اشراقیون یعنی خود شیخ اشراق و پیروان او که بر اساس همان فضا پیش رفته اند و الا این بیانی که سید سند گفته است نه، که اینها را مفصل توضیح دادم.

### ❖ نقد قائلین اصالت وجود بر اشراقیون:

#### ۱ بیان اول جناب صدرا:

حالا می رسیم به پاسخ علامه از این مسأله، البته اگر اجازه می دهید اول بیان صدرا را بیاورم، البته این بیان و استدلال صدرا را ما قبلاً خوانده ایم، ولی الآن در اینجا می خواهم استفاده ای بکنم، و آن اینکه جناب صدرا یک حرفی دارد و می گوید ما سه نوع ماهیت داریم، یکی ماهیت من حیث هی هی، یکی ماهیت خارجییه ی معدومه و یکی هم ماهیت موجوده؛ من سه تا کردم به خاطر اینکه متن را درست بکنم، و الا دو تا است، یعنی یا خارجییه است یا ماهیت من حیث هی هی، و خارجییه دو حالت دارد، یا موجوده است یا معدومه، که بعداً می گوییم.

حال حرف ایشان این است که ماهیت من حیث هی هی لا موجوده و لا معدومه، یعنی در آن وجود اخذ نشده است و در نتیجه فی حد ذاته خارجیت نخواهد داشت؛ ماهیت معدومه را هم وقتی به او نگاه می کنید - ولو در خارج هم در نظر بگیرید - خودش این وجود را فی حد ذاته ندارد و موجودیت در آن اخذ نشده است و خارجیت ندارد، حال این ماهیت تصیر موجوده - تصیر یعنی همین معدومه می شود موجوده؛

حال اصل حرف جناب صدرا این است که از طرفی بنابر اصالت ماهیت شما وجود را امر معدوم می دانید - یعنی فی حد ذاته موجود نیست - و از طرفی دیگر ماهیت هم که یا من حیث هی هی است یا حتی اگر ماهیت خارجییه را هم بگیرید باز فی حد ذاته و بحسب خودش در آن وجود اخذ نشده است، حال همین ماهیت در خارج تصیر موجوده و می شود اصیل؛ این چگونه اتفاق می افتد؟!

به بیان دیگر ذات ماهیت یا معدومه است در خارج، و یا به حسب ذات خودش لا موجوده و لا معدومه است، و در هر دو تا وجود اخذ نشده است، لکن شما ضم وجود کردید - هنگامی که گفتید تصیر موجوده شما ضم وجود کردید - و از طرفی هم شما موجودیت را امر معدوم می دانید، پس ضم معدوم به معدوم شده است و حال چه طور می گوئید که نتیجه ی ضم معدوم به معدوم موجودیت شده است؟

سه نوع ماهیت داریم:  
من حیث هی هی،  
موجوده و معدومه

لازمه ی اصالت ماهیت  
این است که از ضمیمه  
کردن امر معدوم به امر  
معدوم امر خارجی و  
اصیل ایجاد شود.

ماهیت خارجی یا معدومه  
است و یا من حیث هی  
هی و از ضمیمه ی این  
دو امر معدوم به وجودی  
که او هم معدوم است  
شیء خارجی و اصیل  
محقق نمی شود.

انضمام ماهیت من حیث هی هی<sup>۱</sup>، یا ماهیت معدومه - که در هر دو وجود اخذ نشده است - به وجود - که خود وجود هم فی حد ذاته به بیان شما امر اعتباری است و یا معدوم است - ضم معدوم به معدوم است و ضم معدوم به معدوم نتیجه اش موجودیت نیست. پس شما چطور می گوئید این ماهیت اذا تصیر موجوده<sup>۲</sup> فهی اصیله؟! شما این را چه طور توضیح می دهید؟

پس نکته ی اصلی بیان صدرا اینجا این شد که آنی که در دست شما است یا ماهیت است و یا وجود، و حال که می گوئید ماهیت موجوده الآن اصیل است، ماهیت خارجیّه دو حالت دارد، یا معدومه است یا موجوده، و ماهیت من حیث هی هم که لا موجوده و لا معدومه است.

حال ماهیت خارجیّه را که شما در نظر گرفتید آن حالتی که فی حد ذاته معدومه است، به این ماهیت وقتی به حسب خودش نگاه می کنید که عدم است، از طرفی دیگر آن ماهیت من حیث هی را هم نگاه می کنید عدم است، و آن موجودیتی هم که به آن اضافه شده است که تصیر موجوده<sup>۳</sup> آن هم که امر عدمی است، و فی حد ذاته معدوم است و هیچ موقع اصیل نیست، پس ضم این معدوم به آن معدوم چطور است که وقتی ماهیت خارجیّه تصیر موجوده<sup>۴</sup>، این ماهیت شده است اصیل؟! زیرا نتیجه ی ضم معدوم به معدوم که موجود نمی شود.

و از طرفی اگر بخواهید بگوئید که این دو تا امر معدوم را به هم ضمیمه کردیم، و به امر موجود رسیدیم لازمه آن انقلاب است، یعنی آنی که در ذات خود، معدوم است تبدیل بشود به امر موجود، و حال اینکه چنین چیزی نیست.

#### ▪ نقل عبارات صدرا:

الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، ص: ۶۵

فالعرض أن الموجود فی الخارج لیس مجرد الماهیات - من دون الوجودات العینیة كما توهمه أكثر المتأخرین کیف و المعنی الذی حکموا بتقدمه علی جمیع الاتصافات و منعه لطریان العدم لا يجوز أن یكون أمراً عدمیاً - و منتزعا عقلیا و الأمر العدمی الذهنی الانتزاعی لا یصح أن یمنع الانعدام و یتقدم علی الاتصاف بغيره فمن ذلك المنع و التقدم یعلم أن له حقیقة متحققه فی نفس الأمر - و هذه الحقیقة هی التي یسمی بالوجودات الحقیقی و قد علمت أنها عین الحقیقة و التحقق لا أنها شیء متحقق كما أشرنا إلیه فما أكثر ذهول هؤلاء القوم حیث ذهبوا إلی أن الوجود لا معنی له إلا الأمر الانتزاعی العقلی دون الحقیقة العینیة.

« فالعرض إن الموجود فی الخارج لیس مجرد الماهیات من دون الوجودات العینیة كما توهمه أكثر المتحققین کیف و المعنی الذی حکموا بتقدمه علی جمیع الاتصافات و منعه لطریان العدم لا يجوز أن یكون أمراً عدمیاً و منتزعا عقلیا و الأمر العدمی الذهنی الانتزاعی » امر عدمی ذهنی،

۱ توجه بشود که وقتی می گوئیم ماهیت من حیث هی هی لا موجوده و لا معدومه یعنی در آن وجود اخذ نشده است و وقتی در آن وجود اخذ نشده است عملاً یعنی تحقق ندارد، بلکه درست است که متساوی النسبه است، لکن این متساوی النسبه یعنی عملاً نیست، مگر اینکه به چیزی موجود بشود - این توضیحی است که در بحث های فلسفی می دهند -

انتزاعی « لا یصح أن یمنع الانعدام » یعنی موجودی که به عنوان امر ذهنی انتزاعی می گیرید، این امر ذهنی انتزاعی نمی تواند انعدام را از ماهیت بردارد « و یتقدم علی الاتصاف بغيره » البته مفصل تر از بحث اینجا را ایشان در مشاعر ص ۱۳ و مسائل قدسیه ص ۱۰ آورده اند که این متون را هم قبلاً خوانده ایم.

کتاب المشاعر، ص: ۱۳

#### الشاهد الرابع

لو لم یکن الوجود موجوداً لم یوجد شیء من الأشياء، و بطلان التالی یوجب بطلان المقدم. بیان الملازمة ان الماهية اذا اعتبرت بذاتها مجردة عن الوجود، فهي معدومة و کذا اذا اعتبرت بذاتها مع قطع النظر عن الوجود و العدم؛ فهي بذلك الاعتبار لا موجودة و لا معدومة. فلو لم یکن الوجود موجوداً فی ذاته، لم یمكن ثبوت أحدهما للآخر. فان ثبوت شیء لشیء أو انضمامه الیه أو اعتباره معه متفرع علی وجود<sup>[۲]</sup> المثبت له أو مستلزم لوجوده. فاذا لم یکن الوجود فی ذاته موجوداً و لا الماهية فی ذاتها موجودة، فكيف یتحقق هیهنا موجود؛ فلا تكون الماهية موجودة. و کل من راجع وجدانه یعلم یقیناً انه اذا لم تكن الماهية متحدة بالوجود - كما هو عندنا - و لا معروضه له - كما اشتهر بین المشائین - و لا عارضة له - كما علیه طائفة من الصوفیة - فلم یصح كونها موجودة بوجه، فان انضمام معدوم بمعدوم غیر معقول؛ و ایضا انضمام مفهوم بمفهوم من غیر وجود أحدهما، أو عروضه للآخر، أو وجودهما، أو عروضهما لثالث، غیر صحیح أصلاً، فان العقل یحکم بامتناع ذلك.

« لو لم یکن الوجود موجوداً لم یوجد شیء من الأشياء » اگر وجود موجود نباشد، اصیل نباشد، هیچ شیئی از اشیاء نیست، و حال آنکه اشیاء هستند « و بطلان التالی یوجب بطلان المقدم » اشیاء هستند پس وجود حتماً اصیل است و موجود است « بیان الملازمة ان الماهیه اذا اعتبرت بذاتها مجردة عن الوجود فهي معدومه » - مراد ایشان از ماهیت در اینجا ماهیت خارجی است - « ان الماهیه اذا اعتبرت بذاتها مجردة عن الوجود » یعنی این ماهیت را در خارج مجرد از وجود در نظر بگیرید، و ماهیت خارجی را در خارج از وجود آن مجرد کنید، فی حد ذاتها در آن وجود اخذ نشده است، « فهي معدومه و کذا » این شد در مورد ماهیت خارجی، ماهیت خارجی یا موجوده یا معدومه، اما ماهیتی که در ذهن من حیث هی هی داریم، یا کلاً ماهیت من حیث هی هی - البته معمولاً در ذهن مطرح می کنند به دلیل بیانات شیخ اشراق و الا فی حد ذاته هم قابل تصور است - « و کذا اذا اعتبرت بذاتها مع قطع النظر عن الوجود و العدم » یعنی ماهیت خارجی را نگوییم، ماهیت من حیث هی هی را بگوییم « فهي بذلك الاعتبار لا موجودة و لا معدومه » نتیجه این است که در هیچ کدام از آنها وجود اخذ نشده است، و موجود نیست « فلو لم یکن الوجود موجوداً لم یمكن ثبوت أحدهما للآخر » وقتی وجود موجود نباشد، نمی شود وجود را برای ماهیت یا ماهیت را برای وجود تثبیت کرد، به گونه ای که در خارج سر جمع آن بشود ماهیت موجوده اصیله؛ حالا توضیح می دهد « فان ثبوت شیء لشیء أو انضمامه الیه أو اعتباره » - اینها همه را توضیح دادم و دیگر نمی خواهم توضیح دهم.

تا می رسد به اینجا « فاذا لم یکن الوجود فی ذاته موجودا » وقتی وجود فی حد ذاته موجود نباشد، « ولا الماهیه فی ذاتها موجوده » ماهیت هم فی حد ذاته موجود نباشد « فکیف یتحقق هاهنا موجود » چگونه اصلاً موجود در خارج داریم؟ « فلا تكون الماهیه موجوده » پس نباید بگویید ماهیت موجوده و اصیله در خارج داریم.

بعد ایشان توضیح می دهد که هر کس به وجدان خود رجوع کند می بیند که ماهیت تا با وجود متحد نشود در خارج نمی آید، و انواع تعابیر را آنجا دارد (اتحاد، عروض، عارضیت، معروضیت و ... را تعبیر می کنند) « فلم یصح کونها موجوده بوجه فإن انضمام معدوم بمعدوم غیر معقول » انضمام معدوم به معدوم کنیم نتیجه آن بشود موجود؟ « و ایضا انضمام مفهوم بمفهوم من غیر وجود احدهما او عروضه لهم » اینها « غیر صحیح فإن العقل یحکم بامتناع ذلک » پس اولاً نتیجه انضمام مفهوم به مفهوم امر موجود نیست، و ثانیاً نتیجه انضمام معدوم به معدوم در خارج امر موجود نیست، پس شما خواه در خارج باشید و خواه بیابید در ذهن و مسأله را به این نحو طرح کنید نتیجه ی آن موجودیت نیست. این شد بیان اول جناب صدرا.

#### سؤال یکی از طلاب:

بخشید ظاهراً مرحوم شیخ اشراق که فرموده اند ماهیت اصیل است، مرادشان هویت شخصی و ماهیت موجوده است که اصیل است، و این جواب ظاهراً رد آن نیست.

**جواب:** خیر رد اوست، چرا رد آن نیست؟

**سؤال:** به خاطر اینکه آنها می گویند که اصلاً هویت شخصی یک چیزی است که ما وجود را از آن انتزاع می کنیم و ماهیت من حیث هی هی هم که اصلاً محل بحث ایشان نیست.

**جواب:** اشکال ندارد ما داریم همین را می گوییم، می گوییم این ماهیت خارجیه موجوده ای که شما می گوید اصیل است، این چیست؟ شما غیر از این ماهیت موجوده و معدومه و من حیث هی هی که چیز دیگری ندارید، یک ماهیت من حیث هی هی دارید و یک ماهیت موجوده دیگر، چیز دیگری دارید این وسط؟

**سؤال:** بله اینکه باطل هست، ولی این جواب آن نیست.

**جواب:** به نظر من جواب آن هست، چون شما می گوید این ماهیت عینیه، ماهیت خارجیه، ماهیت شخصی اصیل است. - من ماهیت من حیث هی را نگفتم اصیل است، این تعبیر خوب است؟ - خب شما که این را می گوید سوال می کنیم اینجا چه چیزی هست؟

تنها چیزی که دارید این است که می گوید آن موقعی که می شود وجود را به او انتساب داد، در آن لحظه او اصیل است و الا قبل از آن که معدوم است و اصیل نیست، ماهیت من حیث هی هم که اصیل نیست، این تعبیر خوب است؟ تنها راه آن همین جا است، تا همین را گفتید به مشکل بر می خورید. ما می گوییم دو تا چیز بیشتر ندارید، یک وجود دارید، و یک ماهیت، چیز دیگری که این وسط ندارید، وجود را هم که شما غیر اصیل گرفتید، ماهیت من حیث هی و

ماهیت معدومه ای که تصویر موجوده را که خود آن هم چیزی نیست. حال چه طور نتیجه ی ضم دو تا معدوم می شود موجود؟

**سؤال:** آنها ظاهراً می گویند یک چیز سومی به اسم هویت شخصی داریم.

**جواب:** به بیان راحت تر عرض می کنم، خدا آمد جعل آن کرد، خوب است؟ خدا آمد آن ماهیت را جعل کرد، دیگر بهتر از این که نمی شود گفت؟ خدا آن را جعل کرد، الآن که دیگر مبرر انتزاع موجودیت دارد؟ بالاخره چه پیش آمده است؟ ما اینجا الان دنبال آن هستیم.

ماهیت که فی حد ذاته، چه در خارج، و چه ماهیت من حیث هی - هر جا در نظر بگیرد خواه در خارج یا ذهن - خود آن اقتضاء وجود ندارد، وقتی شما این را می گویند پس این را اصلاً از حیز انتفاع انداختید، حال شما می گویند الآن مبرر موجودیت دارد، چون گفتید اصیل است و عینی است و خارجیت دارد و ... خوب این مبرر موجودیت از کجا آمد؟ دو تا چیز که بیشتر نداشتید، یکی وجود و یکی ماهیت، ولو جعل شده باشد، زیرا بحث ما سر انتساب موجودیت به ماهیت است الآن خود آن این موجودیت را دارد، ولو بالجاعل دارد، به عبارتی اینجا حیثیت تقییدیه نمی خواهد ولو حیثیت تعلیلیه می خواهد، حالا می گوئیم این مبرر آن از کجا است؟ شما که فی حد ذات آن را نگاه می کردید در آن موجودیت و اصالت خوابیده نیست، موجود را هم که شما می گویند امر اصیل نیست، ذهنی است، فقط دارید به حسب ذهن اصلاً می دهید، پس آنجا چه اتفاقی افتاد و مبرر از کجا آمد؟ مگر اینکه بگویند ذات آن تغییر کرد، غیر از این چیز دیگری نمی توانید.

مگر اینکه بگویند نه اتفاقاً یک چیز سومی داریم، مثلاً وحدت و ... که عملاً آنها هیچ کدام از اینها کار به جایی نمی برد، چون قرار است انتساب به موجودیت ماهیت برای اینها باشد که بگوئیم آن عینی است.

### بیان دوم جناب صدرا: ماهیت نمی تواند مجعول باشد

فضای دومی که صدرا به بررسی این مسأله می پردازد جایی است که شیخ اشراق وقتی می خواهد این مسئله را حل کند می گوید جاعل نفس ماهیت را پدید آورد - یعنی به خود ماهیت جعل خورده است - و بعد می گوید منظور ما ماهیت عینی است، نه ماهیت من حیث هی هی و نه ذات ماهیت، بلکه ماهیت عینی - ماهیت با قید عینیت -

صدرا اینجا می گوید شما که این را که گفتید، بیایم بررسی کنیم، که چه چیزهایی اینجا داریم؟ یک ماهیت داریم، یک عینیت، دیگر [و چیز دیگری هم که نداریم] واضح است که اینجا دارد چه کار می کند! همان سبک است که من آنجا تعبیر کردم به ضم معدوم به معدوم.

حال اینجا تعبیر او این است که شما که می گویند ماهیت شد عینی، خارجیه، شخصیه، ولو اینکه به جعل جاعل انجام شده است لکن سوال من این است که شما چه چیزی اینجا دارید؟ یک ماهیت دارید و یکی عینی بودن این ماهیت، غیر از این دو تا که چیز دیگری ندارید.

در خود ماهیت هم که فی حد ذاته نه وجود خوابیده است و نه عدم، پس موجودیت اصلاً در آن نیست، پس این عینیت از کجا آمد؟ این ماهیت زمانی که عینی شد، بالاخره باید یک چیزی

کلام شیخ اشراق: واجب تعالی ماهیت را عینیت بخشیده است و پس از آن ماهیت اصیل شده است

پاسخ جناب صدرا: خود ماهیت که فی حد ذاته اصیل نبود و غیر از وجود و ماهیت هم که چیزی این بین نداریم. پس واجب تعالی چه چیزی به ماهیت بخشیده است که شده است عینی؟ تنها پاسخ وجود است.



بدان اضافه بشود تا عینی بشود، آن چیز چه است؟ این جعل بالاخره یک چیزی را به او داده است، حال سوال ما این است که چه چیزی به او داده است؟  
خلاصه: پس در آن ماهیت که فی حد ذاته اصالت و عینیت خوابیده که نیست، پس می ماند آن قسمت عینیت، و این عینیت بالاخره یعنی یک چیز افزوده است، حال سوال ما این است که آن عینیت چیست؟ تنها چیزی که می مانده است و می تواند همان عینیت باشد، وجود است و الا شما چیز دیگری اینجا ندارید.

### ▪ نقل عبارات صدرا:

شرح حکمت اشراق ص ۱۸۸ (این عبارت به وزن ج ۲ مجموعه مصنفات شیخ اشراق ص ۶۶ است، که در آن بحث جعل آمده است و ما قبلا خواندیم)

مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص: ۶۸

و من احتجّ فی کون الوجود زائداً فی الاعیان بأنّ الماهیة ان لم ینضمّ الیها من العلة أمر، فهی علی العدم أخطأ. فانه یفرض ماهیة، ثم ینضمّ الیها وجوداً؛ والخصم یقول: نفس هذه الماهیة العینیة من الفاعل  
شیخ اشراق گفت « من احتجّ فی کون الوجود زائداً فی الاعیان بأنّ الماهیه ان لم ینضمّ الیها من العلة امر فهی علی العدم أخطأ. فانه یفرض ماهیة، ثم ینضمّ الیها وجوداً؛ والخصم یقول: نفس هذه الماهیة العینیة من الفاعل  
من الماهیة امر فهی علی العدم » فی حد ذاته معدوم است، چنین کسی « اخطأ فانه یفرض ماهیة »  
یک ماهیتی در نظر گرفته است « ثم ینضمّ الیها وجوداً » به آن یک وجود ضمیمه کرده است، و این خطا است، و بعد می گوید اینکه نمی شود، پس چه باید گفت؟ « نفس الماهیه العینیة من الفاعل » ماهیت العینیة، یعنی ماهیت خارجیة ی متشخص؛  
اینها را از جناب شیخ اشراق توضیح دادم.

شرح حکمت اشراق ص ۱۸۸

الماهیه العینیة مرکب عند العقل من الماهیه و کونها عینیة، فاعل إما نفس الماهیة او کونها عینیة، لکن الاول لا یصلح أن تكون للفاعل فیه تأثیر لأن نفس الماهیه قد یتصور قبل تأثیر الفاعل و بعد تأثیر الفاعل و یحکم علیها بأنها هی هی و هی من حیث هی هی لا موجوده و لا معدومه و لا مجعوله فبقی أن تأثیر الفاعل إنما هو فی کونها عینیة و ذلك لا یمکن الا بافاده الفاعل امراً زائداً علی الماهیه و هو المعنی عندهم بالوجود

در پاسخ جناب صدرا می گوید: « و الخصم یقول نفس الماهیه العینیة من الفاعل » این بیان ایشان به این شکل است که « الماهیه العینیة مرکب عند العقل من الماهیه و کونها عینیة » دو تا چیز است، ماهیت و عینیت، و ماهیت عینی خارج از این دو تا که نیست « فاعل الفاعل » بالاخره سوال این است که این فاعل چه چیزی را پدید آورده است؟ « إما نفس ماهیة » را، « او کونها عینیة، لکن الاول لا یصلح أن تكون للفاعل فیه تأثیر » چون فی حد ذاته هر چه حکمی دارد، و این حکم برای خود آن است، و جاعل نمی تواند این ذات را عوض کند. « لکن الاول لا یصلح أن تكون للفاعل فیه تأثیر لأن نفس الماهیه قد یتصور قبل تأثیر الفاعل و بعد تأثیر الفاعل و یحکم علیها بأنها هی هی و هی من حیث هی هی لا موجوده و لا معدومه و لا مجعوله » در ماهیت من



حیث هی که اینها خواهبده نیست « فبقی أن تأثیر الفاعل إنما هو فی کونها عینیتا » در اینکه بخواهد این ماهیت عینی بشود، فاعل تأثیر می کند « و ذلك لا یمكن الا بافاده الفاعل امرا زائدا علی الماهیه و هو المعنی عندهم بالوجود » یک امر زائد بر ماهیت را باید افاده کند، زیرا خود ماهیت را که گفتیم که فی حد ذاته در او اینها خواهبده نیست، لا موجوده و لا معدومه است، پس بالاخره یک چیزی این وسط باید اضافه شده باشد، این کاری است که صدرا انجام داده است و تقریبا به بحث جعل هم جواب داده است، ولی ما الان دنبال بحث جعل نیستیم چنانچه عرض خواهیم کرد.

### بیان علامه ی طباطبایی: لازمه ی اصالت ماهیت انقلاب در ذات است

اصل اشکال:  
بنابر بیان اشراقیون وجود  
امر اعتباری است و  
ماهیت من حیث هی هی  
هم امر اعتباری است  
حال چه طور سر جمع دو  
امر اعتباری شده است  
یک امر حقیقی؟

جناب علامه طباطبایی به این شکل توضیح میدهند که وقتی شما می گوئید وجود انتزاعی و اعتباری است، و از طرفی هم می گوئید ماهیت فی حد ذاتها اعتباری است، آن هم که اعتباری است، این هم که اعتباری است، آن هم که غیر موجود است، این هم که غیر موجود است، پس چه طور می گوئید هنگامی که ماهیت موجود شد - ضم وجود به ماهیت شد - این لحظه می گوئید ماهیت اصیله است و این ماهیت شد اصیله؟ نمی شود بگوئید که این ماهیت و وجود هر دو اعتباری هستند و سرجمع، اینها امر حقیقی شده است، سر جمع اگر امر حقیقی شد منجر به انقلاب در ذات ماهیت می شود. زیرا شما به آن ماهیت اعتباری هیچ چیز خارجی ای به لحاظ تحقق اضافه نکردید.

صیوروت این ماهیت اعتباری به امر اصیل در آن لحظه ای که گفتیم این ماهیت موجود است (یعنی ماهیت من حیث هی با قید موجودیت) یعنی این صیوروت به واسطه ی انتزاع مفهوم وجود صورت گرفته است.

پس ماهیت فی حد ذاته حقیقی نیست بل ماهیت موجوده اصیل است، پس سوال می کنیم: در ماهیت موجوده مگر چه اتفاقی افتاده است؟ یک وجود به آن اضافه شده است، این وجود چه است؟ می گوئید امر اعتباری است، حال این امر اعتباری چه طور ماهیت را کرده است اصیل؟ لازمه این حرف این است که انقلاب در ذات روی دهد و امر اعتباری (بدون ضم یک امر حقیقی) بشود حقیقی، ذات غیر حقیقی، بشود حقیقی، با افزودن چیزی که او در آن هیچ نحوه حقیقتی نیست - این همان تعبیری است که صدرا از آن تعبیر می کند: ضم معدوم به معدوم -.

### عبارت نهاییه الحکمه:

و یرده أن صیوروة الماهیه الاعترابیه بانتزاع مفهوم الوجود الاعترابی أصیلة ذات حقیقه عینیة انقلاب ضروری

### الاستحالة

« و یرده أن صیوروة الماهیه الاعترابیه » این ماهیت اعتباری، زیرا شما می گوئید ماهیت فی حد ذاته اعتباری است، وجود هم که می گوئید اعتباری است، و از آن طرف ماهیت موجوده را می گوئید اصیل است، خب ماهیت موجوده چه شد که اصیل شد؟ چه اتفاقی برای آن افتاد؟ ماهیت

اعتباری است، حال به انتزاع مفهوم وجود اعتباری - بانتزاع یعنی بسبب انتزاع - اصیل شده است. انتزاع این مفهوم وجود اعتباری چه موقع است؟ وقتی که می گویند این ماهیت موجوده، آن لحظه ای که می گویند موجوده که موجودیت را از آن اخذ و انتزاع می کنی، این ماهیت اعتباری صیورت پیدا می کند و اصیل می شود.

پس ماهیت اعتباری با ضم یک امر اعتباری - نه با ضم یک امر حقیقی زیرا فرض این است که وجود امر حقیقی نیست و امر اعتباری است - شد اصیل و دارای حقیقت - یعنی دو تا امر غیر حقیقی را مخلوط کردیم و شد امر حقیقی - و چنین چیزی انقلاب در ذات است؛ که ضروریة الاستحاله است، زیرا هیچ چیزی از ذات خود دست نمی کشد.

### ■ اشکال برخی سروران: اشتباه علامه در تقریر محل نزاع

برخی از سروران اینجوری اشکال کرده اند که شیخ اشراق این چنین نمی گوید تا اشکال شما بر شیخ اشراق وارد باشد، او می گوید به جعل الجاعل ماهیت اصیل شده است، به انتساب الی الجاعل ماهیت موجوده شده است، و الا خودش که اصلاً چیزی نبود. پس این اشکال شما حرف اشراقیون را رد نمی کند زیرا ایشان در جواب می گویند: ما اصلاً ماهیت فی حد ذاته را مطرح نکردیم، بلکه ماهیت موجوده را مطرح کردیم، ماهیت موجوده هم بالجاعل، موجود شد.

### ■ پاسخ برخی بر اشکال فوق:

برخی از سروران این اشکال را که دیدند و در تعلیقه خودشان این مسئله و اشکال را بردند در همان بیان جناب علامه و آنجا طرح کردند. یعنی این بحث جعل جاعل را ایشان بردند در اشکال جا دادند و در بیان اشراقیون این را اشباع کردند - همان موقعی علامه می خواست توضیح بدهد که فهی عندهم اصیله اذا كانت بحيث ينتزع عنه الوجود، آنجا اشباع کرده اند - یعنی حرف اشراقیون این است که ماهیت فی حد ذاتها معدومه، ولی اذا حصل الانتساب، هنگامی که انتساب به جاعل شد، تصیر موجوده.

این بزرگوار خواستند با این کار این را بفرمایند که در واقع علامه این اشکال را جزء اندیشه خودش در توضیح اشراقیون در نظر گرفته اند، و این جوابی هم که می دهند باز هم جواب است، و جواب علامه درست است، یک همچین کاری را می خواست بکند.

حرف ایشان این است خب بالاخره اشراقیون چه می گویند؟ ماهیت فی حد ذاته معدوم است، و به حسب جعل جاعل، موجود می شود، حال چه موجود می شود؟ همان ماهیت! زیرا تعبیر ایشان این است که تصیر همان ماهیت فی حد ذاته اصیله به جعل جاعل.

پس به جعل جاعل اصیل و موجود شده است ولی باز هم یک نوع صیورت درش هست، این توضیح ایشان است.

اشکال: محل بحث اشراقیون ماهیت من حیث هی هی نیست تا اشکال شما وارد آید بلکه محل بحث ایشان ماهیت مع انتساب الی الجاعل است.

علامه این را در تقریر دیدگاه شیخ اشراق مد نظر داشتند و به همین هم پاسخ دادند.

اصالت ماهیت اگر به جعل جاعل هم باشد، باز لازمه اش انقلاب در ذات است زیرا ماهیت است، که صیورت می یابد و اصیل می شود.

### ▪ پاسخ استاد به اشکال: تفکیک بین بحث اصالت و بحث جعل

اولاً ما باید بحث جعل را از بحث اصالت جدا کنیم، ولو بین اینها تلازم برقرار است، و از اصالت می توانید به جعل برسید، و از جعل هم می توانید به اصالت برسید، این تلازم پابرجا است، ولی باید بحث جعل را از بحث اصالت جدا کنید.

چرا باید بحث را جدا کنیم: زیرا وقتی شما بحث جعل جاعل را هم مطرح کردید، بالاخره آن ماهیت این حکم موجودیت را پذیرفته است یا نپذیرفته است؟ پذیرفته است، حال سوال ما این است که این حکم را به حسب ذات - یعنی اولاً و بالذات - پذیرفته است یا خیر؟ یعنی حیثیت تقییدیه می خواهد یا نمی خواهد؟

شما بحث جعل را کردید، بسیار خوب، جاعل آمده است ایجاد کرده است، مفاد بحث جعل این است که جاعل برای این ماهیت جعل موجودیت کرد، اما حکم موجودیت را این مجعول به حسب ذات خود می پذیرد - یعنی حیثیت تقییدیه نمی خواهد - یا به حسب خود نمی پذیرد - یعنی حیثیت تقییدیه می خواهد؛ اما بحث حیثیت تعلیلیه ی آن که پابرجا است. دقت کنید!

**این دومی الان محل بحث اینجا است که نیازی به حیثیت تقییدیه هست یا خیر؟ نه اینکه محل بحث سر حیثیت تعلیلیه باشد.**

لذا صدرا خیلی با التفات، در مشاعر وقتی خواست ادله اصالت وجود را بگوید، ادله ای را به عنوان ادله اصالت وجود از راه بحث اصالت وجود جلو آمد، و ادله ای را برای اصالت وجود از راه جعل جلو آمد، و بین این دو نوع ادله کاملاً تفکیک کرد، دقت می کنید!

آن ادله جدای از این ادله هستند، یعنی اصلاً اگر ما بحث جعل را هم حل نکنیم می توانیم این را مطرح بکنیم، و حتی اگر بحث جعل را هم مطرح بکنیم باز باید این را مطرح بکنیم.

**ما در بحث اصالت می خواستیم بگوییم تحقق را اولاً و بالذات - اولاً و بالذات یعنی حیثیت تقییدیه نمی خواهد - چه کسی می پذیرد؟ حکم موجودیت را چه کسی می پذیرد؟ ماهیت یا وجود؟ این سوال اصلی ما در بحث اصالت وجود و ماهیت است.**

اگر شما گفتید ماهیت اصیل است یعنی واقعاً اولاً و بالذات بدون هیچ حیثیت تقییدیه ای این حکم را خود ماهیت دارد، بحث این است، خوب باشد به جعل جاعل این حکم را دارد لکن جعل جاعل می شود حیثیت تعلیلیه.

بله حیثیت تعلیلیه قطعاً دارد لکن بالاخره الآن ماهیت فی حد ذاته این حکم را پذیرفت یا نپذیرفت؟ بحث ما الآن اینجا است.

این باعث می شود تا ما بتوانیم بگوییم بحث جعل جدای از بحث اصالت است، ولو هر دو لوازمی دارند و به هم کمک می کنند، وقتی شما گفتید مجعول مثلاً وجود است، طبیعتاً اصالت با وجود است، وقتی گفتید مجعول ماهیت است، یعنی اصالت با ماهیت است.

ولی توجه بشود که حتی اگر بحث جعل را حل کردید باز هم باید این بحث را حل کنید و نباید آن را کنار بگذاریم.

محل بحث در حیثیت تقییدیه است نه حیثیت تعلیلیه

سوال اصلی ما در بحث اصالت وجود: تحقق و واقعیت را اولاً و بالذات (بدون حیثیت تقییدیه) چه کسی داراست؟

پس اگر بخواهیم به لحاظ فلسفی صحبت بکنیم، وقتی جعل خورده است به ماهیت یعنی ماهیت حکم موجودیت را خود پذیرفت اولاً و بالذات و حیثیت تقييدیه نمی خواهد. این حرف اصلی شیخ اشراق است و ایشان هم همین را می خواهند بگویند، فقط متأسفانه از بس این بحث های معقول ثانی ایشان آمیخته شده است با چیز های دیگر، آدم این را می خواهد به زبان بیاورد یک کمی سخت است، ولی این حرف را صریحاً ایشان زده است، که عینیت برای ماهیت است، متن خارج را ماهیت پر کرده است، اصلاً تمام چیزی که آنجا هست همان ماهیت است، اصلاً چیزی به اسم موجودیت انتزاعی هم نداریم، و انتزاع این یک نسبت است. جناب شیخ اشراق تا این جا جلو رفته است، و این یعنی اولاً و بالذات این ماهیت خود وجود را می پذیرد، حالا ما باید الآن جدی بحث بکنیم، لکن از نظر فلسفی می شود این سوال را طرح کرد که ماهیت اولاً و بالذات این حکم را می پذیرد یا خیر؟ اتفاقاً این همانی بود که ما از اول بحث (که گفتیم دو چیز داریم در خارج و یکی باید متن بشود و یکی حالت متن و ...) در پی آن بودیم. حال شما در پاسخ به این سوال می خواهید بگویید متن ماهیت است (خب این یک اشکال و یک مساله) و خیال نکنید که با گفتن بالانتساب و به میان کشیدن بحث جعل این مشکل و مساله ی ما را حل کردید، خیر آن هم یک مشکل دیگر و سوال دومی است که جاعل اولاً و بالذات چه چیزی را جعل کرده است، لکن این مشکل و سوال اول ما هنوز سر جای خود باقی است. و السلام علیکم و رحمه الله.

سوال ما در بحث اصالت  
حتی در فرض حل شدن  
بحث جعل به جای خود  
لم یزل باقی است.

مؤسسه ففت